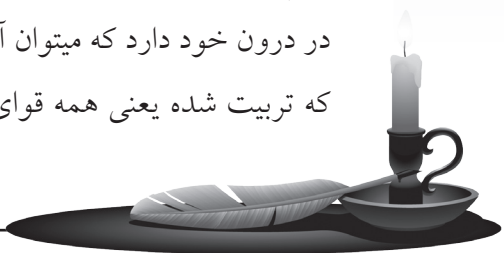


مطالبی که عرض میشود، تجربیات شخصی بنده است و در کنار آن نظرات دیگران نیز بیان میشود. این نظرات به صورت قطعی نیست و امکان تغییر در آنها وجود دارد. آنچه ما تصور می‌کنیم این است که جلسات ما با عنوان جلسات تربیت دینی برگزار میشود. ما از ابزار کانونهای تربیت دینی استفاده میکنیم تا بتوانیم خروجی‌هایی از این کانونها و جلسات داشته باشیم که اینها انسانهای تربیت شده باشند. مهمترین اصل در این قضیه، این است که معنای تربیت را بدانیم که اگر معنای تربیت را بدانیم، میتوان به نتیجه دلخواه رسید. معنای تربیت به مثابه ستون این قضیه است.

تربیت از ماده رُبُو است و ربا نیز از همین خانواده است. ربو به معنای زیاد شدن است و ربا نیز به معنای ازدیاد پول است. ربو در باب تفعیل تبدیل به تربیت میشود و معنای متعدی به خود میگیرد. این تعریف را راغب اصفهانی در المفردات خود آورده است که میگوید "الرب فی الاصل التریبه و هو انشاء الشیء حالاً فحالاً الی حد التمام"، تربیت یعنی ایجاد شیء به تدریج از حالتی به حالت دیگر تا به حد تمام خود برسد. تمام تعاریف دیگر شامل این تعریف خواهند شد. انسان قوای بالقوهای درون خود دارد که میتوان آنها را به قوای بالفعل تبدیل کرد. انسانی که تربیت شده یعنی همه قوای وی بالفعل شده است.





امام میفرمایند "اساس تربیت عالم بر انسان است. انسان عصاره همه موجودات است و فشرده تمامی عالم است و انبیا آمده‌اند تا این عصاره بالقوه را بالفعل کنند و انسان یک موجود الهی گردد." شهید مطهری نیز چنین تعریفی دارند و دیگران نیز تقریباً همین تعریف را دارند. مبنای این تعریف این گونه است که انسان در ابتدای خلقت ویژگی‌هایی درون خود دارد که در آن ابتدا بالفعل نیستند و میبایست تبدیل به قوای بالفعل شوند. نقطه افتراق ما با دیگران در تشخیص قوایی است که میبایست تبدیل بالفعل شوند. به قول امام انسان فشرده و عصاره همه خلقت است و قرار است خلیفه عالم گردد. قوایی درون خود دارد که میخواهد به حد اعلای آن برسد.

مناسب است که به تفسیر علامه طباطبایی در المیزان مراجعه نمایید که در تفسیر آیه ۳۰ به بعد سوره بقره میفرمایند که «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» که ایشان نتیجه گیری مینمایند که این خطاب برای همه انسانها است و مخصوص حضرت آدم نمیباشد. حضرت آدم یک نمونه در خلقت است.

در این میان ممکن است دیدگاه‌های دیگری نیز وجود داشته باشد، دیدگاه علامه طباطبایی، یک دیدگاه عرفانی است.

ممکن است اختلافی میان نظرات مختلف وجود داشته باشد و آن این

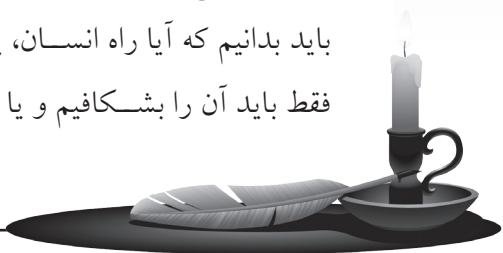


است که عده‌های بیان میکنند که مربی میبایست قوای درون متری را بالفعل نماید و عده‌های نیز همچون آقای امینی در تعریف خود، نقش مربی را تنها علل معده میدانند. مربی متری را آماده میکند تا وی شکوفا گردد.

البته در بحث علم نیز چنین مباحثی بیان میشود اما آخرین نظریات فلسفه اسلامی این است که علم حاصل انشاء درونی انسان است و نه حاصل تعلیم بیرونی انسان. معلم تنها انسان را آماده میکند و آن چیزی که به وجود می‌آید حاصل زایش درونی روح انسان است، گویا روح انسان فربه میشود.

در بحث تربیت افراد علاوه بر داشتن یک روش کلی میبایست روشهای فردی مختص به هر شخص نیز به کار برده شود چراکه هر انسان ویژگیهای مخصوص خود را دارد و به روش جداگانهای نیاز دارد.

باید بدانیم که غایت تربیت استعدادهای درونی انسانی، قالب مشابهی دارد و یا با یکدیگر تفاوت دارد؟ خداوند انسانها را به گونهای آفریده است که همگی به یک صورت به جایگاه خود خواهند رسید؟ و آیا نقطه شروع و پایان حرکت با دیگر انسانها مشابه است؟ از طرف دیگر باید بدانیم که آیا راه انسان، یک راه از پیش تعیین شدهای است که ما فقط باید آن را بشکافیم و یا اینکه تاثیرات دیگری نیز باید به آن اضافه





نمود که در تعامل درون و بیرون به آن نقطه ختم گردد؟ در تربیت بذر سیب، باید بدانیم که آب به عنوان یک خصوصیت در نهاد بذر وجود ندارد و از خارج به آن اضافه میگردد، آیا در انسان نیز این گونه است؟ آیا تربیت انسانها مانند تربیت گیاهان است که از بذر سیب انتظار داشته باشیم که درخت سیب بار بیاید؟ آیا در انسانها نیز ویژگیهای مشترکی وجود دارد که انتظار داشته باشیم نتایج یکسانی از آنها بدست بیاوریم؟ در یکی از تعاریف آمده است که تربیت انسان باید در جهت خصوصیات مثبت باشد. این نوع نگاه با توجه به نگاه ما از انسان تغییر میکند و میتوان معنای مثبتی از تربیت نداشت.

یکی از حاضرین: آب برای انسان حکم شرایط پیرامونی را دارد. مربی شرایط پیرامونی را برای وی فراهم مینماید تا استعدادهای متربی شکوفا گردد. آیه «انما انت مذکر و لست علیهم بمصیطر»، بدین معنا است که ای پیامبر تو تنها متذکر هستی و میتوانی به انسانها تذکر دهی، پیامبر که در صدر همه مربیان عالم است سیطرهای بر انسانها ندارد و تنها میتواند به آنها تذکر دهد.

البته باید در نظر داشت که شأن نبوت با شأن امامت تفاوت دارد. این آیه شأن نبوت را بیان میکند. شأن امامت، هدایت به امر است و ایصال به مطلوب است. امام هر کس را به حد اعلای خودش تربیت میکند،





حتی کافرین را به حد اعلای خود می‌رساند.

آنجا که خداوند می‌فرماید ای پیامبر شما سطرهای ناداری، این سیطره در وجوه پیامبری و امامتی نیست بلکه در وجود انسانیت انسان است. اگر هدایت به امر خداوند است، این تفویض اختیاری است که خداوند به واسطه ائمه انجام می‌دهد. اگر شما اذن خداوند را دخیل نمایید، هر کاری صورت می‌پذیرد. هدایت در دستان خدا است و آن کس را که بخواهد هدایت میکند و آن کس را که نخواهد هدایت نمی‌کند. باید بدانیم که آیا ابولهب توانایی این را دارد که با اختیار خود به هدایت برسد و یا اینکه از ابتدا چنین توانایی را نداشته است. اگر قرار باشد پیامبر مداخله نماید و کسی را که نمی‌خواهد هدایت شود، هدایت کند، قاعده بازی در دنیا از بین خواهد رفت. در این صورت هدف خلقت رعایت نمی‌شود.

نکته‌های که به نظر می‌رسد در تعاریف مختلف از تربیت گنجانده نشده است، این است که باید بدانیم با یک موجود مختار در ارتباط هستیم. این نگاه با تربیت جو و گندم بسیار تفاوت دارد. با فراهم آوردن شرایط محیطی برای یک گیاه، آن گیاه ناگزیر است که رشد نماید. اما ممکن است تمام شرایط برای تربیت مثبت یک انسان فراهم باشد اما آن انسان هدایت نشود چرا که مختار است.





نکته دیگری که باید به آن توجه نمود این است که آیا میتوان گفت که یک انسان جانی بالفطره است؟ میتوان بیان نمود که یک انسان با تربیت نادرستی که دارد کاملاً شرور میشود؟

این بحث از موضوع مورد بحث ما خارج است. باید بدانیم که شقی شدن یک فرد در علم الهی موجود است و ارتباطی با اختیار انسان ندارد. ما موظف به تغییر پشت پرده افراد نیستیم و تنها وظیفه داریم که انسانها را در راه درست تربیت نماییم. عدهای چنین قدرتی دارند که نهاد انسانها را میبینند اما وظیفه ما این چنین نیست.

در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز آمده است که همان تربیتی که اصحاب از آن بهره میبردند، ابولهب و ابوجهل نیز از آن بهره میبردند. روایت است که در قیامت که ابولهب و ابوجهل در جهنم هستند، هنگام کم شدن آتش از موضوع سوال میکنند. پاسخ میآید که پیامبر آمدهاند و میخواهند از تو شفاعت کنند، در پاسخ میگویند که ما حاضر هستیم در آتش بسوزیم اما به دست پیامبر شفاعت نشویم. این نشان میدهد که پیامبر تمام شرایط را برای تربیت یک فرد فراهم مینماید اما ممکن است انسان خود بخواهد تربیت صحیح نباشد.

بنابر این باید بدانیم که ما با یک موجود مختار در ارتباط هستیم و این انسان، یک موجود تربیت پذیر است و نیز ما یک تربیت مثبت و دینی



خواهیم داشت. با توجه به همه این موارد باید بدانیم که تربیت مورد نظر چند خصوصیت دارد. اول آنکه یک تربیت مستمر خواهیم داشت چراکه انسان در حد اعلاء نیز نیاز به تربیت دارد و توانایی تربیت شدن خواهد داشت. اگر بخواهیم در مقام مربی باشیم همیشه میبایست یک قدم جلوتر از مربی باشیم. شاید در پیشگاه خداوند مربی صدها قدم جلوتر از ما باشد اما در ظاهر امر باید چند قدم جلوتر از وی بود در غیر این صورت تربیت تبدیل به رفاقت میشود و مربی تبدیل به رفیق خواهد گشت. در ضمن ما نباید سد حرکت مربی باشیم و هر هنگام که احساس نمودیم نیاز به مربی دیگری دارد، باید وی را در مسیر درست قرار دهیم.

ویژگی دیگر این است که باید تربیت به صورت برنامه دار باشد و باید دانست که قرار است مربی به چه نقطه‌های برسد و بر اساس آن اعمال و رفتار خود را تنظیم نماییم. تفاوت ادب و تربیت نیز در این است که در صورت به وجود آمدن یک حادثه طبیعی، مربی ادب میشود اما هنگامی که این تأدیب با برنامه قبلی صورت گیرد، تبدیل به تربیت میشود.

در خلقت انسان چه چیزی وجود دارد که هنگام رسیدن انسان به سن بلوغ، خدا از وی مسئولیت پذیر بودن را میخواهد؟

این نقطه، نقطه شروع تکلیف است و با نقطه آغاز تربیت تفاوت





دارد. البته میتوان اشاره نمود که قبل از سن تکلیف، انسان در تربیت به صورت منفعل عمل مینماید و بعد از آن به صورت فعال رفتار میکند. هنگام تولد یک کودک، او یک حیوان بالفعل و یک انسان بالقوه است. سن تکلیف یک نقطه مرزی است که بعد از آن عقل وی به حد عقل یک انسان بالغ میرسد و بعد از آن تکالیفی بر وی واجب میگردد. در این نقطه شاید عقل وی به حد اعلا نرسیده باشد اما به نقطهای رسیده است که میتواند انسانیت خود را تشخیص دهد.

به علاوه باید به تعامل بیرون و درون انسان توجه نمود. باید دانست که چه استعدادهایی درون انسان است که باید شکوفا شود. این استعدادها همگی به تناسب هم باید شکوفا شوند. این تعاریف شاید به صورت غایی بیان شده باشند اما هدف نهایی تربیت این است که همه استعدادهای انسان شکوفا شود.

از نظر دینی انسانها یک سری استعدادهای مشترک دارند که باید به فعلیت برسند. این اشتراک به معنی نزدیک زمانی و مکانی نیست. به عنوان مثال گفته میشود که رسول الله بالاترین درجه شناخت حق را دارد. در ارتباط با کسانی که همچون آقای قاضی که در بحث عرفان به فنا رسیده‌اند، گفته‌اند که جا و مکان شناختی آنها همان جا و مکان شناختی رسول الله است اما دریچه شناخت حق رسول الله و دریچه





شناخت حق آقای قاضی تفاوتی از زمین تا آسمان دارد. هر دو از یک مکان حق را نظاره میکنند اما دریچه وجودی آن دو با یکدیگر بسیار تفاوت دارد. بنابر این یک انسان متواضع در این وادی با انسان متواضع دیگر بسیار متفاوت خواهد بود.

سوال: اگر یک مربی در زمینهای خاص استعداد ویژه‌ای داشته باشد، برای پرورش آن استعداد مربی باید در آن زمینه متخصص شود یا کمک مربی چنین عملی را انجام دهد و یا این استعداد در خارج از موسسه پرورش یابد؟

مربی تا جایی که امکان دارد به مربی خود کمک میکند و زمانی که احساس کرد به کمک دیگران نیاز دارد، وی را در کانالهای دیگری قرار میدهد تا استعدادهای وی شکوفا گردد.

بحث دیگری که نیاز است، اصطلاح شناسی دینی است که میبایست معادلهای دینی که در آیات و روایات وجود دارد و میتوان آنها را در تربیت به کار برد را استخراج نمود. تعلیم، تزکیه، تهذیب، ادب و تأدیب، رشد و ... کلماتی هستند که میتوان آنها را در دین یافت و دانست که چه ویژگیهایی دارند و هر یک چه کاربردی خواهند داشت.

نقطه اصلی کار ما جلسه است. در جلسه مطالبی به مربیان آموزش داده میشود. این کار، کاری تربیتی است یا بخشی از آن مربوط به تربیت





است؟ تعلیم و تربیت چه رابطهای با یکدیگر دارند؟ نباید تنها به تعلیم پرداخت، مبیایست تعلیم و تربیت را با یکدیگر دنبال نمود.

در نازلترین حالت، تعلیم یک سری مفاهیم را به ذهن متربی منتقل مینماید اما در تربیت، تنها به ذهن انسان پرداخته نمیشود و به تمام شئون انسان پرداخته میشود. ذهن و عقل (ذهن یک عنصر مادی در نظر میگرفتند اما عقل عنصری مجرد است که با ذهن کار میکند و کارکردهای عقلانی خود را دارد) باهم رشد میکنند.

مربی نباید تنها گوینده کلاس باشد، همه رفتار و گفتار و کردار ما در رفتار و گفتار و کردار متربی تاثیر خواهد گذاشت. بنابر این تربیت محدود به یک جلسه دو ساعته نخواهد بود. شاید مؤثرتر باشد که در یک اردو، تربیت صورت گیرد. در اردو فضایی ایجاد میشود که ارتباط با خانواده قطع میگردد و امکان ارتباط دو طرفه برقرار خواهد بود و دریچه تربیتی متربی باز خواهد بود.

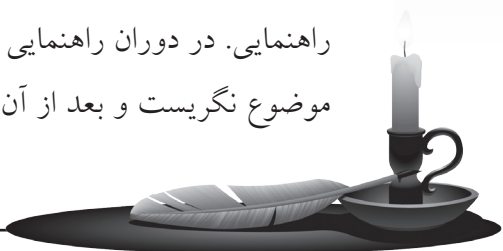
در تعلیم یک انسان مطلع به دین و معتقد به آن مورد نظر است. افرادی بودهاند که در احکام، اعتقادات و ... به حد اعلای خود رسیدهاند اما عملشان محکم نبوده است. انسان باید درد دین داشته باشد و تنها معلومات دینی کافی نخواهد بود.

میتوان نتیجه گرفت که یکی از شقوق مهم تربیت، تعلیم است. نظر



بزرگان است که شناخت ریشه همه افعال است. حکمت به حکمت عملی و نظری تقسیم شده است و عقل به عقل عملی و نظری. هر آنچه در عقل نظری وارد میشود، به عقل عملی نیز ورود پیدا میکند و بعد از آن در عمل میتوان آن را مشاهده نمود. عقل عملی باید‌ها و نبایدها و عقل نظری هستها و نیستها است. به علاوه میزان تاثیر پذیری در سنین مختلف، متفاوت خواهد بود.

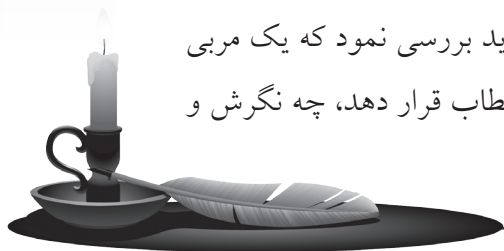
برخی از روانشناسان دهه هشتاد میلادی همین نوع نگاه را دارند که میگویند ابتدا باید بعد شناختی انسانها را اصلاح نمود، بعد از آن بعد عاطفی را اصلاح نمود و بعد عملی به خودی خود اصلاح خواهد شد. اما در سالهای ۱۹۹۰ به بعد که روانشناسی اجتماعی رایج شده است، چنین سیستمی مورد قبول واقع نشده است. انسانها بر اساس رفتاری که از خود نشان میدهند، احساس خود را بر آن پایه ریزی میکنند و بعد به دنبال شناخت آن میروند. در این حالت رفتار از دو عنصر دیگر مهمتر است. انسانها بر اساس چیزی که به آن اعتقاد دارند رفتار نمیکنند بلکه بر اساس آن چیزی که رفتار میکنند، اعتقاداتشان را تصحیح میکنند. در تربیت نباید ابتدا با شناخت یک فرد مقابله نمود به خصوص در دوران راهنمایی. در دوران راهنمایی مناسبتر است ابتدا به بعد عملی یک موضوع نگریست و بعد از آن به بعد شناختی آن رجوع نمود.





هنر تربیت تعادل میان شناخت، عاطفه و رفتار است. هنگامی که گفته میشود یک کودک از شش سالگی نماز بخواند، بدین معنا است که وی را با یک رفتار آشنا گردانند بدون آنکه حوزه شناخت و عاطفه درگیر شود. به نظر من این مثلث همان تربیت است و باید میان آنها یک تعادل و تعامل ایجاد نمود.

به نظر میرسد امروزه در تعاریف تعلیم و تربیت متفاوت شده است. در گذشته عده‌های تصور میکردند که آموزش در تعلیم خلاصه میشود و انسانهای دیندار و جامعه‌شناسان به مقوله‌های رفتار تکیه میکردند. اما در جامعه نوین این دو مورد به یکدیگر نزدیک شده است و گفته میشود تعلیم آن چیزی است که منجر به تربیت میشود. تعلیم انتقال مفاهیم ذهنی به مخاطب نیست، تعلیم آن چیزی است که باعث ایجاد یک رفتار در مخاطب شده و منجر به عمل گردد. امروزه به آگاهی تعلیم گفته میشود و هدف نهایی آن تعادل میان سه عنصر است که به آن تربیت میگویند. امروزه از هم گسیختگی این دو از یکدیگر وجود ندارد. امروزه گفته میشود برای تبدیل نگرش به عملکرد نیاز به مهارتهایی است که باید ایجاد شوند. به گمان من باید تفاوت تعلیم و تربیت دینی را باید بر سایر تربیتها جستجو نمود. باید بررسی نمود که یک مربی که میخواهد دین و یک انسان را مورد خطاب قرار دهد، چه نگرش و



روشی باید داشته باشد. مربی دین دار انسان را امانت الهی میداند. نباید به ابتدا توجه نمود و باید به تعلیم و تربیت به عنوان یک مجموعه نگاه نمود.

به علاوه در دنیای غرب لغتی که بتوان بجای تربیتی که مورد نظر ما است به کار برد، وجود ندارد. به همین دلیل تعلیم و تربیت را از یکدیگر جدا نمیکند. Education به معنای آموزش آکادمیک به کار میرود و منجر به یک مدرک در یک دوره خاص میشود. در کنار این Training وجود دارد که به معنای توانمند سازیهای کوتاه مدت در قالب کارگاهها و دورههای کوتاه مدت است. Development به کار میرود به معنای توسعه، اما نه به معنای آن توسعههای که ما در فارسی به دنبال آن هستیم. استفاده از این لغات انسان را ناگزیر میکند که تعلیم و تربیت را به یک معنا بنگرد. نقطه برتر ما این است که ما در نهاد انسانها انگیزه را ایجاد میکنیم و میتوان به وسیله آن انگیزش بیرونی ایجاد نمود. به طور کلی تربیت مساوی با آموزش احکام و عقاید نیست بلکه مساوی با تعلیم است.

آن چیزی که باعث استمرار یک عمل میشود، یا اجبار است و یا انگیزهای که از انجام آن رفتار به دست میآید. در کنار این دو مورد باید شناخت صورت گیرد. در بحث تربیت نباید تنها به جلسه اکتفا نمود و





با برگزاری یک اردو میتوان تحریکی برای آنها به وجود آورد تا بتوانند انگیزه‌های کافی را بدست آورند.

رفتار و گفتار مربی میبایست با یکدیگر هماهنگ باشند و نباید گفتار ما از رفتار جلوتر و یا عقبتر باشد.

(دین دار مساوی است با دین فهم دین ورز دین دوست)

به نظر میرسد بحث عاطفه و رفتار و شناخت باعث هویت میشود و نمیتوان به سادگی اینها را از یکدیگر جدا نمود. شناخت و عاطفه را باید مربیان به فراگیران بدهند و رفتار در مدرسه ایجاد گردد.

سؤالی که به نظر میرسد این است که بحث ما یک بحث اصلاحی است و یا بحثی ایجاددی و زمینه سازی است. به نظر میرسد در واقعیت بیشتر با اصلاح سر و کار داریم. حال اگر بخواهیم رفتار یک فرد را اصلاح کنیم ابتدا باید باور وی را اصلاح کنیم و بعد از آن رفتار وی اصلاح خواهد شد.

تا بدینجا به این نتیجه رسیدهایم که تعلیم و تربیت امروز بدین صورت عمل نمیکند و شاید به این اصل پایبند نیست. لزوماً برای اصلاح رفتار نباید باور فرد اصلاح شود. نکته دوم این است که اگر افراد را به سمتی سوق دهیم که یک رفتار درست را انجام دهند و انگیزه لازم را نیز برای آنها ایجاد نماییم تا به سمت آن رفتار سوق پیدا کنند، در آن



صورت افراد بسیاری را خواهیم داشت که انگیزه انجام یک رفتار را در خود حس میکنند و آن رفتار را نیز به درستی انجام میدهند اما معرفت لازم در قبال آن را نخواهند داشت. هدف نهایی یک انسان کامل نیز رسیدن به معرفت حضرت حق است و در این صورت نمیتوان به آن مرحله رسید. به علاوه تقدم و تأخر کار بر روی شناخت و عاطفه رفتار بسیار مهم است و باید بدانیم ابتدا به سمت کدام یک باید پیش رفت. تربیت یک مجموعه است و نمیتوان آن را تفکیک نمود. اگر شناخت و رفتار و عاطفه را از یکدیگر جدا مینماییم برای فهم بهتر قضیه است اما در واقع همه اینها با یکدیگر یک مجموعه کامل را شکل میدهند. این عناصر باهم ارتباط رفت و برگشتی دارند. به علاوه اگر اسلام میگوید کودکان را ترغیب به خواندن نماز کنید به این دلیل است که ویژگی کودکان الگو برداری رفتاری است چراکه هنوز قوه تفکر و تعقل آنها شکل نگرفته است. ابتدا باید رفتار وی را شکل داد، بعد از آن عاطفه وی را تحریک نمود تا با کامل شدن عقل وی، بتواند به شناخت لازم دست پیدا کند. به طور کلی باید همه این عناصر را در ارتباط باهم و به صورت یک مجموعه واحد نگریست.

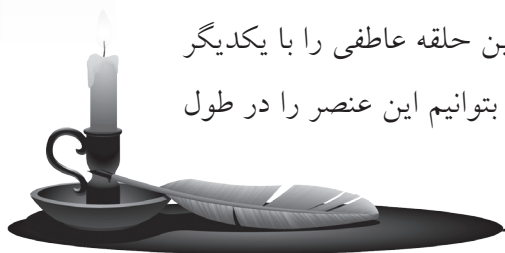
هدف ما در تربیت تنها رفتار نمیباشد، هدف هم عاطفه است، هم رفتار و هم شناخت.





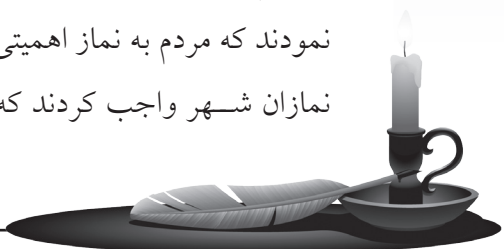
حضرت علی علیه السلام میفرمایند: بشنو، بفهم، باور کن و آنگاه عمل کن. در جای دیگر میفرمایند آنان که بعد از پیامبر غافل شدند یا شنیدند و نفهمیدند، یا فهمیدند و باور نکردند و یا باور کردند و عمل نکردند. به نظر میرسد تربیت را میتوان یک روند چهار مرحله‌ای دانست که عبارتند از: شنیدن و فهمیدن و باور کردن عمل کردن. موفقیت در تربیت به معنای پیش روی در این مراحل است. بحث اصلی تقدم و تأخر این موارد است. گاهی به ذهن میرسد که اول باید شنید، بعد فهمید، بعد باور کرد و بعد از آن عمل کرد اما در واقع چنین اتفاقی نخواهد افتاد. هر کدام از موارد ذکر شده در یک سن مورد توجه انسان است و باید به سراغ آن رفت. حق هر کدام از این موارد که به درستی ادا نشود، باعث میشود سناریوی تربیتی ما به درستی پیاده نشود.

نکته‌ای که بر روی آن تأکید میکنم این است که محوریت در امر تربیت به نظر ما مربی است و مهمترین عنصر، عنصر مربی است. شاید یکی از مهمترین عناصری که مربی را از معلم کلاس و منبری متمایز میکند، عنصر عاطفه رفت و برگشت میان مربی و متربی است. این عاطفه هم به اندازه کافی خوب و مفید است و هم دارای آسیب‌هایی است. مربی و متربی با یکدیگر باید بزرگ شوند و این حلقه عاطفی را با یکدیگر بالا ببرند تا بتوانند تأثیر گذار باشند. اگر بتوانیم این عنصر را در طول





مسیر حفظ نماییم، خواهیم توانست تأثیری خاص در دل عاطفی مربی گذاریم و تأثیر آن باقی خواهند ماند. این محبت و عاطفه را میتوان جهت داد و هر کجا که محبت باشد، دریچه‌های یادگیری باز میشوند. از آقای شیخ عبدالکریم حائری نقل میکنند، ایشان قبل از ارائه درس همیشه روزه میخواندند، دریچه‌های عاطفی متربیان باز میگشت و بعد از آن شروع به درس دادن مینمودند. این درس، تأثیر بازتر و شفافتر و قویتری خواهد داشت. تأثیر محبت بر عاطفه در تعلیم و تربیت را باید بسیار جدی گرفت و البته نباید از آسیبهای آن غافل بود. این مباحث نباید به صورت مرید و مرادی تبدیل گردند. مربی باید سعی نماید حداقل یک قدم در هر روز از مربی خود جلوتر باشد. ما همواره، خود، مربی هستیم. یکی از آسیبهای این کار، غفلت از خودمان است. این فعالیت نباید به صورت استدراج و املاء تبدیل گردد. روایات بسیاری است که در روز قیامت کسانی بیشتر از همه حسرت میخورند که در دنیا سخن نیکی گفته‌اند و مردم به واسطه سخن نیک آنها به بهشت رفته‌اند اما خودشان به دلیل عمل نکردن به آن سخن نیک به جهنم رفته‌اند. مرحوم کاشف الغطاء سفری به ایران داشتند، در شهر رشت مشاهده نمودند که مردم به نماز اهمیتی نمیدهند. برای حل این مشکل بر پیش نمازان شهر واجب کردند که نوافل خود را بخوانند. با عمل نمودن به





این حکم مشاهده گردید که همه مردم به نماز اهمیت دادند. همیشه مردم یک قدم عقبتر رهبران خود هستند. سلسله مراتب از حرام به حلال که مکروه و مستحب در میان آن است، ناظر بر همین معنا است، در صورت انجام دادن مکروه، به حرام خواهیم رسید. شخصی که همه مکروهات را انجام دهد، گناه کبیره انجام داده است و شخصی که همه مستحبات را ترک نماید نیز گناه کبیره انجام داده است چراکه این فرد، یک فرد متجری است.

